

# ضرورت و آزادی در تحول تاریخی

مرور نقادانه‌ی «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟»

بهزاد کریمی



کارگران ساختمانی، شنیانگ چین، عکس از آسوشیتد پرس

اخیراً کتابی خواندم با عنوان اصلی «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» و عنوان فرعی «ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر» که در سال ۱۴۰۰ ترجمه‌ی فارسی آن به چاپ چهاردهم رسیده است. علاوه بر آن، ترجمه‌های متعدد دیگری هم از این کتاب به فارسی منتشر شده است که بعضاً به چاپ‌های چندم رسیده‌اند.<sup>۱</sup> چنین موفقیتی برای کتاب حجیمی با محتوای تخصصی در ایران گرفتار نشرهایی با تیراژ پایین، رساننده‌ی استقبال از این کتاب و طبعاً در وجه عمده از سوی طیفی معین از خوانندگان. نویسندگان این رساله‌ی تفصیلی، «دارون عجم اوغلو» ارمنی اهل ترکیه و «جیمز ای رابینسون» انگلیسی در زمره‌ی استادان دانشگاه و مدرسین سرشناس دانشگاه‌های معتبر آمریکا به شمار می‌آیند. این دو محقق ده‌سال پیش، بعد از دو دهه گردآوری پیگیرانه‌ی داده‌های فراوان و متنوع و دادن قالب نظری به استنتاجات حاصله‌شان، موفق شدند اثر مشترک خود را در اختیار علاقمندان موضوع قرار دهند.

این کتاب بازتاب وسیعی در محافل علمی و دانشگاهی بین‌المللی و به‌ویژه آموزشده‌های مربوط به موضوع رشد و توسعه داشت و با اقبال زیادی هم مواجه شد. نمونه‌های این استقبال را می‌توان در پیشانی کتاب دید که به صورت تحسین‌های ۶ برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد و ابراز تقدیر چند محقق و مدرس تاریخ در ورودی اثر انعکاس دارد.

سیر تحقیقی نگارنده‌ها طولانی است و به لحاظ زمانی از اشاراتی به دوران نوسنگی تا مطالعه‌ی تفصیلی ظهور و افول تمدن‌های مشهور و یا کمتر معروف بشری را دربر

<sup>۱</sup> دست‌کم پنج ترجمه‌ی فارسی از این کتاب منتشر شده که بعضاً به چاپ‌های چندم رسیده است: چرا ملت‌ها شکست می‌خورند، ترجمه‌ی محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور، نشر روزنه، ۱۳۹۲

«چرا کشورها شکست می‌خورند» با ترجمه پویا جبل‌عاملی، محمدرضا فرهادی پور، انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۲

نابرابری ملت‌ها، ترجمه‌ی حمیدرضا خطیبی، نشر هنوز، ۱۳۹۲

چرا ملت‌ها ناکام می‌شوند؟، ترجمه‌ی منصور بیطرف، نشر پیدایش، ۱۳۹۲

چرا ملت‌ها شکست می‌خورند، ترجمه‌ی علی حبیبی، نشر نور علم، ۱۳۹۳

می‌گیرد و با بررسی دلایل وقوع بهار عربی پایان می‌پذیرد. کتاب به‌گونه‌ای هم تمام می‌شود که سخن‌اش همچنان ادامه دارد! پس غیر منتظره نیست اگر بعداً با بررسی تحولات پسین تکمیل شود.

«چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» تاریخ را در گستره‌ی جغرافیای جهان می‌خواند تا به این پرسمان پاسخ دهد که چرا در جهان ما، مردمانی درجا می‌زنند و در فقر غوطه می‌خورند؟ چرا ملت‌هایی گاه با گرفتار آمدن در «چرخه‌ی شوم»، به‌گونه‌ای فاجعه‌بار پس می‌روند و حتی فقیرتر می‌شوند. کتاب در تکمیل پرسشگری‌های خود، به دنبال چیستی آن رمز و رازی است که باعث می‌شود ملت‌هایی در سمت گشودن راه دگردیسی باشند و به قرار گرفتن در «چرخه‌ی تکاملی» رهنمون گردند. کتاب با واکاوی داده‌ها در پی کشف آن عوامل کارساز و یا تخریبی در زمینه‌ی رشدها و ایستایی‌هاست تا از این طریق بتوان نقش خود-عاملی‌ها و تصادفات در پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها را به تبیین برخاست.

نویسندگان که جزو نهادگرایانند در این کتاب کوشیده‌اند از استنتاجات عام خود از رخدادها و روندهای تانکونی کوهی خاکی ما، نظریه‌ای برکشند که قادر باشد در خطوط کلی، پرسش‌های فوق را پاسخی قانع‌کننده دهد. آن نوع از چتر نظری، تا گستره‌ی دگرگونی‌های مثبت و منفی طی حیات اقتصادی - اجتماعی مردمان مسکون در جغرافیاهای متعدد را زیر پوشش خود بگیرد. همانی که در ادامه، می‌کوشم با نگاهی نقاد بر جوهر محوری آن و ارکان و مؤلفه‌های‌اش درنگی داشته باشیم.

لازم است به برگردان فارسی این کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای هم اشاره شود که با همیاری آقایان محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی پور انجام گرفته و روان‌سازی و مقابله با متن اصلی آن مدیون زحمات آقای علیرضا بهشتی شیرازی است. نثر دلنشین و ساده‌فهم برگردان فارسی اثر و دادن گیرایی ادبی به کتابی با این حجم، جای تحسین و قدردانی دارد. اثر، کاری است تیمی که هر سه مترجم آن متعلق به طیف «اصلاح‌طلبان»‌اند و شناسا به فعالانی از جنبش سبز ۸۸ که طعم تلخ زندان را هم چشیده و کتاب را هم اتفاقاً در دوران حبس ترجمه کرده‌اند!

ارایه‌ی شناسنامه‌ی سیاسی مترجمان، به‌منظور نشان دادن علاقمندی‌ها در بخشی از طیف سیاسی - اجتماعی «اصلاح‌طلب» در جمهوری اسلامی به محتوای آثاری همانند این اثر است. انتخاب این اثر برای ترجمه را می‌توان بازتاب نوع تمایلات برنامه‌ای و سمت‌وسوی پاسخ‌جویی‌های دست‌کم بخشی از این طیف به موضوع توسعه دانست. این یکی از نمودهای دگردیسی‌های نظری در بخش‌هایی از «اصلاح‌طلبان» است. تحولاتی که جریانی از آن را در تجدیدنظری‌اش به شیفتگی پوپری و گاه در شکل کاتولیک‌تر از پاپ می‌کشاند و جریانی را هم در سمت نگاه این کتاب، اما در این‌جا نیز همراه افراط‌هایی که از جمله در مقدمه‌ی کتاب انعکاس یافته که برداشتی یکسویه و تنگ‌نظرانه‌تر از مفاد خود اثر است.

\* \* \*

بر پایه‌ی داوری گزاره‌های نگارنده‌های کتاب و از منشور سخنان مکرر خود آنان، هویت فکری آفرینندگان اثر را می‌شود این‌گونه ارزیابی کرد: منتقد نولیبرالیسم و سرمایه‌داری انحصاری و در همان‌حال مخالف سرسخت چپ سوسیالیستی. لیبرال‌دمکرات‌هایی باورمند به نوعی از بازتوزیع ثروت بر پایه‌ی اقتصاد بازار-بنیاد، و از این‌رو شاید قابل طبقه‌بندی در گروه‌بندی لیبرال‌های تاندازه‌ای اجتماعی. درون‌مایه‌ی این اثر، آبشخور در لیبرالیسم دارد و در مرزبندی قاطع با چپ ولی آن نوع از لیبرالیسم، که از گرایش به نوعی از تعدیل اجتماعی تهی نیست.

نویسندگان کتاب برای مقابله با الیگارش (که در ترجمه «اندک‌سالاری» آمده است) و نیز انحصارات همچون منابع شر مداوم، بر لزوم به‌کارگیری اهرم نظارت جامعه‌ی مدنی و نیز وجود دولت قوی متعهد به پاسداری از آزادی رقابت تأکید دارند و هماهنگی و یگانگی دولت - ملت را تعیین‌کننده‌ی رشد پایدار معرفی می‌کنند. کتاب از ابتدا تا انتها و جابه‌جا، بر اهمیت توزیع منابع قدرت، ضرورت توانمندی و توانمندسازی جامعه در برابر دولت، لزوم توسعه‌ی نهادهای مدنی در کشور و اعمال نظارت از سوی نهادهای متعلق به فرودستان بر برج و باروی فرادستان به‌منظور مهار فزون‌طلبی‌های نهادینه و ذاتی آنها، تصریح و تأکید بی‌وقفه دارد. به‌همین اعتبار، نویسندگان اصلاح‌طلبانی کم‌وبیش رادیکال هستند.

اما آنان با آن که در استنتاج‌های خود از تطورات تاریخی جوامع انسانی و به‌ویژه چرخه‌ی هماهنگی - تعارض نیروهای مولد و مناسبات تولیدی، نزدیکی‌های نه‌چندان کم با نوع خوانش مارکس از تحولات تاریخی نشان می‌دهند، در سراسر کتاب خود فقط یک‌بار از وی یاد می‌کنند. آن‌هم هنگام استفاده از تمثیل معروف او مبنی بر تکرار تراژدی‌های تاریخی در شکل کمیک! به‌علاوه و جدا از این سکوت معنی‌دار، هر جایی هم از کتاب که سخن به عملکرد این یا آن رهبر سوسیالیستی کشیده می‌شود، نه انتقاد معقول بلکه خشم و هجو است که می‌جوشد و رونما می‌شود.

این نکته را از این جهت یادآور می‌شوم که اگر کسی از منظر عقیدتی در خود این توان را نمی‌بیند که رویکرد ستایشگرانه‌ی کتاب نسبت به سیستم سرمایه‌داری و برخورد تندش با چپ را تحمل کند، ترجیحاً از خیر خواندن آن بگذرد. اما اگر مطالعه‌ی اثر، از جایگاه ثبات نظری نسبت به سوسیالیسم دمکراتیک و با روحی نقاد صورت گیرد، خواننده می‌تواند مطمئن باشد که از آموزه‌های این کتاب بسیار خواهد آموخت و به‌ویژه از داده‌های غنای فراوان و نیز ایده‌های خلاق پراکنده در طول کتاب بهره‌های زیادی خواهد برد.

تازم محوری کتاب اینست که رمز و راز پیشرفت‌ها و پسرفت‌های جوامع بشری را همانا باید در برهم‌کنش (تأثیر متقابل) نهادهای اقتصادی و نهاد قدرت سیاسی مستقر در آنها جست. مطابق این تز، هرچه اولی مشارکتی‌تر به معنی وجود موازی کانون‌های فعال منافع اقتصادی در صحنه و در برخورداری بیشتر از دوام عملکرد رقابت باشد و هر چه دومی جنبه‌ی «فراگیر»ی (دموکراسی سیاسی) به خود بگیرد، رشد پایدارتری برای جامعه در کار خواهد بود و در کشور ثروت‌افزایی پدید خواهد آمد. اما برعکس، هرچه اولی «استثماری»‌تر عمل کند و سیر دومی در سمت «اندک‌سالاری» باشد، تعمیق فقر عمومی و پس‌ماندگی جوامع در درجات متفاوت را باید انتظار داشت. کتاب، موتور تحول را در برقراری توأمان رقابت آزاد و توزیع قدرت سیاسی بر پایه‌ی تکثر مشارکتی می‌جوید.

نویسندگان البته از نسبت‌های مختلف میان نوع اقتصاد و نحوه‌ی قدرت غافل نیستند و در موارد متعددی ترکیب‌هایی مختلف از این نسبت با خود ویژگی‌ها را عرضه می‌دارند و به تبیین جملگی آنها در دایره‌ی همان تز مرکزی برمی‌خیزند. در هر حال

اما، کتاب موضوع به‌هم خوردن تعادل بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در شرایط بروز تعارض را با مقوله‌ی «تخریب خلاق» - لایب به عاریت از شومپتر - توضیح می‌دهد و جامعه‌ای را کامیاب می‌خواند که بتواند فرایند تعرض نو به کهنه ناشی از رقابت و رقابت نیز مستظهر به تضمین حق مالکیت را تجربه کرده و از آزمون در این زمینه پیروز بیرون برآید. در برابر اما، تز مزبور جامعه‌ی مفلوک را جامعه‌ای می‌داند که منافع حافظان نهاد سیاسی مستقر در آن، مانع از انجام دگرگونی‌های اقتضایی در نهاد اقتصاد است.

نویسندگان کتاب وقتی هم می‌خواهند بگویند که به کدامین دلیل بنیادی، جهش «تخریب خلاق» در جاهایی از این کره‌ی خاکی توانست امکان وقوع یابد و نافذ افتد و اما در کشورهایی با بازماندن از تحقق آن ناکامی بار آورد، بر عامل «برهم‌کنش» میان «بزنگاه تاریخی» و پتانسیل درونی هر جامعه‌ی معین در دو راهی فرصت‌های تاریخی تأکید می‌نهند. عاملی که به زعم کتاب در وجه هماهنگی‌اش تاریخ‌سازاند، ولی در حالت ناهماهنگی سبب‌ساز فرصت‌سوزی‌های تاریخی. کتاب به چندین «بزنگاه تاریخی» اشاره دارد تا از عهده‌ی تحلیل نمونه‌های غربی و شرقی و شمالی و جنوبی متعدد از جهش‌های مترقی و یا افول‌های خانمان‌برانداز برآید.

به‌گفته‌ی کتاب، مثلاً طاعون دهشتناک نیمه قرن ۱۴ میلادی در اروپا یکی از این بزنگاه‌های تاریخی است. این واقعه‌ی مرگبار با فروگاهی غیر قابل‌وصف جمعیت در مقیاس میلیونی و در نتیجه تحلیل بردن نیروی کار زراعی و صنوف کاستی پیشه‌وری اگر هم جان بسیاری را گرفت، در عوض ولی به تصادف مصداقی شد از جنس «عدو شود سبب خیر» برای آغاز یک چرخش تاریخی! بر اثر عواقب این پاندومی دروگر جمعیت قاره، مناسبات تولیدی مبتنی بر سرواژ به‌تدریج و به‌ناگزیر قابلیت بقایش را از دست داد و این ناکارآمدی باعث شد تا از دل کهنگی میرا، مؤلفه‌های اولیه فورماسیونی زایا و نوین غنچه زند.

یا بزنگاه کشف قاره‌ی آمریکا در پایان قرن ۱۵ فرصتی می‌شود برای رشد انفجاری تولید سرمایه‌دارانه در دو سوی مالی فوقانی آب‌های اقیانوس اطلس، یعنی بریتانیا و آمریکای شمالی، با پیامد تحقق انقلاب سیاسی «شکوهمند انگلستان» در نیمه‌ی دوم

قرن هفدهم و سپس هم انقلاب صنعتی از نیمه‌ی دوم قرن ۱۸ به بعد در این خطه. در برابر این اما، اگر استعمار فوق غارتگرانه و بسیار وحشیانه‌ی امریکای جنوبی از سوی امپراتوری اسپانیا طلای بیکران برای دربار آن می‌انبارد، در عوض نه تنها منجر به تحول اقتصادی تاریخ‌ساز در شبه جزیره‌ی ایبریا نمی‌شود بلکه صرفاً نابودی تمدن‌های از تک، مایا و اینکا و تحمیل فقر مدهش بر بومیان قاره‌ی مکشوف را بر جای می‌گذارد.

کتاب به بزنگاه‌های تاریخی دیگر مانند انقلاب کبیر فرانسه و تأثیر دگرگون‌کننده‌ی کیفی آن بر اروپا و یا بزنگاه‌های موثر بر سرنوشت ملت‌ها در شرق می‌پردازد که از دل خود، هم نمونه‌ی پیشروانه‌ی اصلاحات ساختاری آینده‌ساز «میجی» در ژاپن را بیرون داد و هم نمونه‌ی واکنش انزواجویانه و پسرانه در امپراتوری چین را، که نهایتاً هم به فرجام شوم «جنگ تریاک» رسید. مشاهدات جهانگردانه‌ی کتاب به انگیزه‌ی شناخت برهم‌کنش بزنگاه تاریخی و ویژگی‌های بومی در هر پنج قاره واقعاً جالب و فوق‌العاده جذاب است. کتاب، تأثیر عمیق استعمار بر تیره‌روزی افریقایی‌ها و همچنین اثرات دوسویه‌ی جنایت دهشتناک شکار بردگان سیاه‌پوست و تجارت آنان بر تحولات دو سوی اقیانوس اطلس را بس استادانه به تصویر می‌کشد.

سؤال اما اینجاست که چرا مؤلفان کتاب با همه‌ی تأکیداتی که بر پیوند تنگاتنگ نیروی تولید با دو نهاد اقتصادی و سیاسی در هر جامعه‌ای دارند و نظریه‌ی خود را هم بر دینامیسم میان آنها بنا می‌نهند، اما حتی برای یک بار هم که باشد اشاره‌ای به نظریه‌ی تبیین مادی تاریخ مارکس نمی‌کنند؟! مگر سیستم نظری مارکس که جدا از پاره‌نگاه‌های دترمینیستی و به‌ویژه تفاسیر مکانیکی بعداً سوار شده بر آن، با هوشمندی بس شگرفی از چرخه‌ی نیروهای مولد و مناسبات تولیدی همچون زیربنا، و از سیاست، دین و مکتب و فرهنگ چونان روبنای مناسبات مادی سخن نگفته است؟ آخر چه کسانی و چه نظریه‌ی اجتماعی معطوف به عمل، توانسته است در تراز این سیستم برای نخستین بار تاثیرات متقابل نهادهای اقتصادی و سیاسی را به واکاوی جامع بنشیند و در قامت استنتاجاتی بزرگ از میان آنها قد برکشد؟

همچنین است وسواس بی حد کتاب در پرهیز از تصریح بر نقش مبارزه‌ی طبقاتی که همواره و همه جا در اشکال متنوعی جریان داشته و محرکی برای تحولات اجتماعی بوده است. این نیز در حالی است که خود همین اثر در بیانی نهن، مالا مال از رد پای

مبارزه‌ی طبقاتی در همه‌ی نمونه‌های مورد اشاره خودش است و چه نمونه‌های با معنایی هم که در این زمینه عرضه نمی‌کند! اما انگار آورده شدن واژه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در کتاب تابو است. اگر اثر وارد مبحث منتقدانه‌ای می‌شد که مارکسیسم با کم‌بها دادن به همبستگی اجتماعی - که بدون آن رشدی هم در طول تاریخ نمی‌توانست موجودیت یابد - به مبارزه‌ی طبقاتی جنبه‌ی مطلق داده است، باز چیزی بود. اما مسأله، رویکرد سکوت معنی‌دار کتاب در مورد مارکس است!

کتاب در جایی از خود با لحنی مثبت از ماکس وبر واضع نظریه‌ی تعیین‌کنندگی تحول پروتستانیستی در مسیحیت برای نضج سرمایه‌داری یاد می‌کند و شاید هم به‌طور غیر مستقیم برای قرار دادن او در برابر مارکس! حال آن‌که ماکس وبر نه نفی بنیادی نظریه‌ی کارل مارکس، بلکه خود را مصحح او در تبیین نقش بیشتر روبنا می‌دانست. کتاب در برخورد با اندیشه‌ی مارکس و البته بی آوردن نام او، تماماً بر عمل تمامیت‌خواه‌هایی چون استالین و مائو و کیم ایل سونگ و... استناد می‌جوید و پرسیدنی است چرا؟

رمز عبور خاموش کتاب از نظریه‌ی مارکس - انگلس، در روش‌شناسی نویسندگان آن ریشه دارد. در آن نوع روش‌شناسی، که هیچ رخداد در سیر تحولات را برخاسته از ضرورت نمی‌داند. عجم اوغلو و رابینسون بارها و بارها در کتاب خود بر این پای می‌فشرند که در مسیر تاریخی طی شده توسط بشریت، از هیچ ضرورتی نمی‌توان و نباید سخن گفت و همانا گرد آمدن تصادفی عوامل بر متن رویدادها بوده و است که به این یا آن روند تاریخی شکل داده و می‌دهد. در دیدگاه آنها باور به درون‌زایی دیالکتیکی، نوعی مقدرپنداری معرفی می‌شود. این نگاه با بر تن کردن جامه‌ی نقد تبیین دترمینیستی تاریخ، در واقع از نسبی‌گرایی محض در شناخت‌شناسی و از سیالیت نظری در خود دفاع می‌کند. از این تناقض نویسندگان هم بگذریم که از یک‌سو مهندسی‌های راست و چپ مبتنی بر قانونمندی‌ها را نقد و رد می‌کنند ولی خود از سوی دیگر در زمینه‌ی مهندسی تولید ثروت به توصیه‌های مطلق رو می‌آورند.

در این جای تردید نیست که میراث نظری مارکس نزد وارثان او، از دترمینیسمی گاه تا حد مطلق رنج برده است و «ماتریالیسم تاریخی» مدون بلشویکی به نقد و



تجدید نظرهای جدی نیاز دارد. اما از قلم انداختن مارکس پیر سال مصر بر پراکسیس در تحولات اجتماعی، هم عین بی‌انصافی آکادمیک است و هم نه چیزی جز مرزبندی بورژوازی با نگاه مارکسی. تضاد پنداری هر رخداد از سوی نویسندگان کتاب در حالی است که خود آنان بارها در این جا و آن جای تحلیل‌شان بر درون‌زایی‌های اجتماعی و ضرورت‌ها انگشت نهاده و آنها را منطقی می‌نامند و می‌نمایند. در تحلیل نویسندگان کتاب، اجتناب‌ناپذیری‌ها اگر هم اعتبار دارند معتبر برای رخدادهای خرد هستند و نه در سطح تحولات کلان. به زعم این دیدگاه، گویا در غیر این صورت، سوژه از دیدن مجموعه اتفاقات برهم‌کنش باز خواهد ماند.

اما با همه‌ی نسبیت‌گرایی نویسندگان رساله‌ی تحقیقی «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟»، این رساله از نظر داده‌های متنوع و بسیار گسترده‌ای که در صفحات آن موج می‌زند، از زاویه‌ی استدلال‌ها و استنتاج‌های خلاق‌ی که در یک سری موارد ارایه می‌کند، به‌خاطر برانگیختن اندیشه و واداشتن ذهن به پروازهای دور چه در گذشته و چه رو به آینده، و بالاخره در تماسی که با روندهای کلان جاری در همین جهان امروز برقرار می‌کند، کتابی است آموزنده که از آن می‌توان بهره‌ها گرفت و درس‌ها آموخت. این اثر، کمک بزرگی است به شخص کنجکاو برای آشنایی باز بیشتر با رویدادهای ریز و درشت تمدن‌های متعدد در طول تاریخ بشریت و نیز دریچه‌ی دیگری برای ما ایرانیان برای دموکراتیزه کردن کشور و درنگ بر موضوع بغرنج چگونگی روند توسعه‌ی پایدار در ایران. با آن‌که کتاب درباره‌ی گذشته و امروز ایران - مگر در شکل کلی خاور نزدیک - شوربختانه خاموش است، ولی مطالعه‌ی تطبیقی آن می‌تواند بسی یاری‌دهنده و روشنگر افتد. مفاد این اثر برای فهم چیستی فاجعه‌آمیزی و ویرانگری اجتناب‌ناپذیر رویکردهای چند دهه‌ی گذشته، سمت‌دهنده و راهنمای نیرومندی است.

در مجموع می‌توان گفت کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟» با عنوان فرعی «ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر»، ارزش دوبار خواندن دارد و البته هر بار هم با درنگی نقادانه بر گزاره‌های آن.